



تحليل طبقاتي، نيازها و الزامات

تحليل طبقاتي جامعه به بررسي سلسله مراتب اجتماعي و روابط بين طبقات مختلف اجتماعي در يك جامعه اشاره دارد. اين شامل بررسي عوامل اقتصادي، سياسي و فرهنگي است كه زندگي افراد و گروهها را در يك جامعه با تمرکز بر توزيع ثروت، قدرت و منابع شكل ميدهد.

از سوي ديگر، تحليل وضعيت (تحليل وضعيت مسلط) مفهومي گسترده تر است كه به بررسي يك موقعيت يا پديده خاص در يك جامعه اشاره دارد. اين شامل بررسي زمينه، علل و پيامدهاي يك موضوع يا مشكل خاص، با تمرکز بر درك نيروي محرکه اساسي آن و نحوه تأثير آن بر افراد و گروهها است.

در حالي كه هر دو مفهوم با تحليل اجتماعي مرتبط هستند، بين آنها تفاوتهاي كليدي وجود دارد:

۱. **از ديد تمرکز:** تحليل طبقاتي جامعه بر ساختار و روابط بين طبقات مختلف اجتماعي متمرکز است، در حالي كه تحليل وضعيت مسلط بر يك موضوع يا پديده خاص متمرکز است.

۲. **از ديد دامنه و وسعت:** تحليل طبقاتي جامعه دامنه وسيع تري دارد و تمام جنبه هاي جامعه را در بر ميگيرد، در حالي كه تحليل وضعيت مسلط، تمرکز محدودتري بر يك موضوع يا مشكل خاص دارد.

۳. **از ديد هدف:** هدف از تجزيه و تحليل طبقاتي جامعه درك مكانيزم هاي اساسي شكل دهنده نابرابري اجتماعي و شناسايي راه حلهاي بالقوه براي رسيدگي به اين مسائل است. در عوض هدف از تجزيه و تحليل يك وضعيت مسلط، درك مكانيزم و پيامدهاي يك موضوع يا مشكل خاص است.

براي نشان دادن اين تفاوت، به اين مثال توجه كنيد:

تحليل طبقاتي جامعه ممكن است بررسي كند كه چگونه فقر بر گروههاي مختلف اجتماعي- اقتصادي در يك جامعه تأثير مي گذارد و موضوعاتي مانند نابرابري درآمد، دسترسي به آموزش و مراقبتهاي صحي و بهداشتي و نمايندگي سياسي را برجسته ميکند.

اما تحليل وضعيت مسلط ممكن است بر روي يك موضوع خاص مانند بي خانماني در ميان جوانان در مناطق شهري، بررسي عواملی مانند كمبود مسكن ارزان قيمت، بيكاري و خدمات بهداشت رواني تمرکز كند.

به طور خلاصه، تحليل طبقاتي بر درك ساختار اجتماعي گسترده تر و روابط بين طبقات متمرکز است، در حالي كه تجزيه و تحليل وضعيت مسلط بر شناخت متمرکز است.



هدف اصلی تحلیل طبقاتی به طور کل و در چارچوب مارکسیستی با تمرکز بر مکانیزم های اقتصادی و سیاسی که نابرابری اجتماعی را ایجاد و حفظ میکند، درک ساختارها و روابط زیربنایی است که جامعه را شکل میدهد و هدف نهایی آن نقد و به چالش کشیدن این ساختارها، با هدف ایجاد جامعه ای عادلانه و برابر است.

برخی از اهداف کلیدی تحلیل طبقاتی جامعه از دیدگاه مارکسیستی قرار ذیل است:

۱. **افشای استثمار:** مارکسیستها استدلال میکنند که سرمایه داری مبتنی بر استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه دار است، جایی که طبقه اولی (سرمایه دار) ارزش اضافی را از کار دومی (کارگر) استخراج میکند. بنابراین هدف آنها از تحلیل طبقاتی جامعه افشای این استثمار و پیامدهای آن است.

۲. **درک نابرابری اجتماعی:** مارکسیستها با بررسی ساختار طبقاتی اجتماعی، هدفشان این است که بفهمند چگونه نابرابری اجتماعی از جمله نابرابری درآمد، به دسترسی به منابع و قدرت سیاسی منجر میشود.

۳. **تشخیص تضادها:** مارکسیستها معتقدند که طبقات اجتماعی موجوداتی هماهنگ نیستند، بلکه ذاتاً متناقض هستند و هر طبقه دارای منافع است که با طبقات دیگر در تضاد است. هدف آنها با تحلیل این تضادها آشکار کردن پتانسیل انقلاب یا دگرگونی است.

۴. **توانمند سازی گروههای به حاشیه رانده شده:** مارکسیستها با برجسته کردن تجربیات و مبارزات گروههای به حاشیه رانده شده (به عنوان مثال، طبقه کارگر، زنان، اقلیتها)، قصد دارند آنها را برای سازماندهی و به چالش کشیدن ساختارهای مسلط که آنها را سرکوب میکنند، توانمند کنند.

۵. **ترویج تغییرات اجتماعی:** هدف نهایی استفاده از تحلیل طبقاتی ترویج تفکر تغییرات بنیادی، به طور بالقوه از طریق انقلاب، برای ایجاد جامعه ای عادلانه و برابر است.

برخی از راهبردهای خاص مورد استفاده در تحلیل طبقاتی عبارتند از:

۱. شناسایی و نقد ایدئولوژی های مسلطی که ماهیت واقعی روابط اجتماعی را می پوشانند.
۲. بررسی نقش نهادها (مانند آموزش، رسانه، دولت) در تقویت یا به چالش کشیدن نابرابری اجتماعی.
۳. تجزیه و تحلیل تأثیر سیاستها و عملکردهای اقتصادی بر طبقات مختلف اجتماعی.
۴. برجسته کردن روشهایی که طبقات اجتماعی با سائر اشکال ظلم تلاقی میکنند (مانند نژادپرستی، جنسیت گرایی).



تحليل طبقاتي جامعه ابزاری حیاتی برای درک شرایطی است که میتواند منجر به انقلاب یا تغییر اجتماعی شود. در اینجا چند راه وجود دارد که این تحلیل میتواند به عنوان یک کاتالیزور برای اقدام انقلابی عمل کند:

۱. **شناسایی تضادهای:** با بررسی تضادهای طبقه حاکم و طبقه کارگر، تحلیلگران می توانند پتانسیل درگیری و شورش را برجسته کنند.

۲. **آشکار کردن ماهیت استثمار:** افشای استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه دار میتواند اپوزیشن را تحریک کند و کارگران را برای به چالش کشیدن شرایط خود بسیج کند.

۳. **توانمند سازی گروههای به حاشیه رانده شده:** تجزیه و تحلیل تجربیات و مبارزات گروههای به حاشیه رانده شده (مانند زنان، اقلیتها، دهقانان) میتواند آنها را برای سازماندهی و به چالش کشیدن ساختارهای مسلط که آنها را سرکوب میکنند، توانمند سازد.

۴. **ایجاد حس همبستگی:** با برجسته کردن علایق مشترک و تجربیات مشترک بین گروههای مختلف، تحلیلگران میتوانند حس همبستگی و اتحاد را در میان کسانی که به دنبال تغییر هستند، پرورش دهند.

۵. **ارائه چارچوبی برای درک فرآیندهای تاریخی:** تحلیلگران با تحلیل طبقاتی جامعه و شناخت مکانیزم آن میتوانند چارچوبی برای درک فرآیندهای تاریخی و چگونگی منتهی شدن آنها به وضعیت کنونی جامعه فراهم کنند.

برای این تحلیل ممکن است ابزارها و استراتژی های ذیل مورد استفاده قرار گیرند:

۱. **ماتریالیزم تاریخی:** بررسی تحولات تاریخی طبقات اجتماعی و روابط آنها برای درک اینکه چگونه آنها جامعه را شکل داده اند.

۲. **نقد ایدئولوژیک:** تحلیل ایدئولوژی های مسلط و اینکه چگونه روابط اجتماعی را پوشانده یا مبهم میکنند.

۳. **آگاهی طبقاتی:** تشویق کارگران به شناخت منافع و توانایی خود برای اقدام جمعی.

۴. **سازماندهی و بسیج:** ایجاد ائتلاف بین گروههای مختلف برای به چالش کشیدن ساختارهای مسلط.

۵. **دیدگاه ها و پیشنهادات جایگزین:** ارائه دیدگاه های جایگزین برای جامعه ای عادلانه و برابر.

رابطه تحلیل طبقاتی جامعه با تحلیل وضعیت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه



تحلیل طبقاتی جامعه عمیقاً با تحلیل شرایط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه مرتبط است. در اینجا چند روش تلاقی این تحلیلها برشمرده شده:

تحلیل اقتصادی:

استثمار: تحلیل اقتصادی طبقاتی بر استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه دار متمرکز است و نشان میدهد که طبقه دوم چگونه ارزش اضافی را از کار طبقه اول استخراج میکند.

تضادهای اقتصادی: سیستم اقتصادی با تضاد هایی مانند تضاد بین سود و تولید یا تضاد بین نیاز به انباشت و منابع محدود موجود مشخص میشود.

مبارزه طبقاتی: تحلیل اقتصادی، مبارزه طبقاتی بین طبقه حاکم و طبقه کارگر را آشکار میکند که میتواند منجر به درگیری و انقلاب شود.

تحلیل فرهنگی:

ایدئولوژی: تحلیل فرهنگی بررسی میکند که چگونه ایدئولوژی درک ما از واقعیت را شکل میدهد و بر ارزشها، باورها و نگرشهای ما تاثیر میگذارد.

فرهنگ مسلط: فرهنگ مسلط بر اساس منافع طبقه حاکم شکل میگیرد که قدرت آن را تداوم می بخشد و کنترل اجتماعی را حفظ میکند.

ضد فرهنگ: یک ضد فرهنگ میتواند به عنوان پاسخی به فرهنگ مسلط ظهور کند و ارزشها و باورهای آن را به چالش بکشد و دیدگاههای جایگزین شونده را ارائه دهد.

تحلیل سیاسی:

قدرت دولتی: تحلیل سیاسی بررسی میکند که چگونه دولت در خدمت منافع طبقه حاکم است و قدرت خود را از طریق اجبار، دستکاری یا همدستی با سرمایه داران حفظ میکند.

اقتصاد سیاسی: اقتصاد سیاسی یک جامعه از تلاقی نیروهای اقتصادی و سیاسی شکل میگیرد و دولت نقش مهمی در میانجیگری و حفظ این روابط به نفع طبقه حاکم دارد.

آگاهی سیاسی: تحلیل سیاسی نشان میدهد که چگونه آگاهی سیاسی مردم بر اساس تجربیات اقتصادی و فرهنگی آنها شکل میگیرد و بر مشارکت آنها در سیاست و توانایی آنها برای به چالش کشیدن ساختارهای قدرت موجود تأثیر میگذارد.



ارتباطات متقابل:

روابط فرهنگی و اقتصادی: تحلیل فرهنگی طبقاتی جامعه نشان میدهد که چگونه هنجارها و ارزشهای فرهنگی توسط روابط اقتصادی مانند استثمار یا بیگانگی شکل میگیرند.

روابط اقتصادی و سیاسی: تحلیل اقتصادی طبقاتی جامعه نشان می دهد که چگونه تضادهای اقتصادی میتواند به مبارزات و انقلابهای سیاسی منجر شود.

آگاهی طبقاتی و آگاهی سیاسی: سطح آگاهی طبقاتی در بین کارگران میتواند بر آگاهی سیاسی آنها تأثیر بگذارد و منجر به افزایش مشارکت در سیاست یا جنبشهای انقلابی شود.

هنگام تحلیل ساختار طبقاتی یک مستعمره یا جامعه فئودالی، چندین موضوع کلیدی وجود دارد که باید شامل شود:

جامعه استعماری:

۱. استعمار و امپریالیزم: تأثیرات استعمار بر اقتصاد، فرهنگ و سیاست محلی، از جمله بهره برداری از منابع طبیعی و تحمیل حکومت خارجی.

۲. نخبگان بومی: نقش نخبگان بومی در همکاری با قدرتهای استعماری، اغلب برای حفظ قدرت و امتیازات خود.

۳. گروههای فرودست: تجربیات و مبارزات گروههای به حاشیه رانده شده مانند دهقانان، کارگران و مردم بومی که اغلب از فرآیندهای تصمیم گیری کنار گذاشته میشوند.

۴. وابستگی اقتصادی: تمرکز بر راه هایی که توسط آن اقتصاد مستعمره در نظام سرمایه داری جهانی مدغم می شود، اغلب از طریق استخراج منابع طبیعی یا تولید مواد خام برای صادرات.

۵. امپریالیزم فرهنگی: تأثیر استعمار بر فرهنگهای محلی، از جمله سرکوب فرهنگهای بومی و تحمیل ارزشها و هنجارهای غربی.

جامعه فئودالی:

۱. روابط ارباب و رعیت: مکانیزم قدرت بین اربابان و رعیت ها، از جمله نظارت ارباب بر زمین، نیروی کار و منابع.



۲. **سلسله مراتب فئودالی:** سلسله مراتب اجتماعی سفت و سخت جامعه فئودالی شامل اشراف، روحانیون و دهقانان.

۳. **روابط اقتصادی:** شیوه های اقتصاد فئودالی که بر مبنای مالکیت زمین، رعیت و استخراج ارزش اضافی از نیروی کار استوار است.

۴. **قدرت دولتی:** نقش دولت در حفظ روابط فئودالی، از جمله استفاده از زور و مالیات برای حفظ کنترل اجتماعی.

۵. **مبارزات دهقانی:** راه هایی که بواسطه آن دهقانان در برابر استثمار فئودالی مقاومت میکنند و برای شرایط کاری بهتر، دستمزدهای بالاتر و خودمختاری بیشتر مبارزه میکنند.

موضوعات رایج:

۱. **استثمار:** هر دو جوامع مستعمره و فئودالی با استثمار مشخص میشوند که در آن گروهی از گروهی دیگر سود می برند.

۲. **میکانیسم قدرت:** هر دو سیستم بر اساس عدم تعادل قدرت بین گروههای مسلط (استعمارگران/اربابان) و گروه های تابع (استعمارگر/سرف) ساخته شده اند.

۳. **مقاومت:** هر دو نظام شاهد ظهور جنبشهای مقاومت در میان گروههای زیر دست بوده اند که به دنبال به چالش کشیدن استثمار و سرکوب خود هستند.

بنابراین هنگام تحلیل ساختار طبقاتی جامعه افغانستان، عوامل متعددی باید مدنظر گرفته شود:

زمینه تاریخی:

۱. **استعمار و امپریالیسم:** تاریخ استعمار و امپریالیسم افغانستان ساختار اجتماعی آن را شکل داده است و قدرتهای خارجی در امور کشور مداخله کرده و بر اقتصاد و سیاست آن تأثیر میگذارند.

۲. **کودتای ثور:** کودتای ثور ۱۹۷۸ تأثیرات عمیق سیاسی، اقتصادی، فرهنگی بر افغانستان داشت و پیامدهای شومی از خود برجا گذاشت.

۳. **جنگ داخلی (۱۹۷۹-۲۰۰۱):** و درگیریهای متعاقب آن، جامعه افغانستان را بیشتر از هم پاشید و باعث ایجاد اختلاف و رقابت در میان گروههای مختلف قومی و سیاسی شد.



عوامل اقتصادی:

۱. **اقتصاد جنگ:** اقتصاد افغانستان از سالیانی به اینسو به شدت تحت تاثیر جنگ بوده و تمرکز آن بر بازارهای غیررسمی، قاچاق و بازار سیاه میباشد.
۲. **حواله های ارسالی:** حواله های خارج از کشور نقش مهمی در اقتصاد افغانستان ایفا میکنند، به ویژه حواله های کارگران مهاجر در کشورهایی مانند ایران، پاکستان و ایالات متحده.
۳. **کشاورزی:** زراعت همچنان بخش مهمی در اقتصاد افغانستان است و بسیاری از مردم به زراعت معیشتی یا کارآفرینی در مقیاس کوچک متکی هستند.

عوامل اجتماعی:

۱. **تقسیمات قومی:** افغانستان یک جامعه چند فرهنگی با اقوام متعدد از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک و غیره است. این اختلافات اغلب توسط نخبگان سیاسی مورد سوء استفاده قرار گرفته است.
۲. **نابرابری جنسیتی:** حقوق زنان در افغانستان با دسترسی محدود به آموزش، اشتغال و مشارکت سیاسی محدود شده است.
۳. **آوارگی و مهاجرت:** درگیری منجر به جابجایی و مهاجرت گسترده در داخل افغانستان و کشورهای همسایه شده است.

ساختار طبقاتی:

۱. **بقایای فئودالی:** ساختارهای فئودالی در برخی از مناطق افغانستان، به ویژه در مناطق روستایی که رهبران قبایل قدرت را بر قلمروهای خود حفظ می کنند، ادامه دارد.
۲. **سرمایه داری ارثی:** نظام سرمایه داری ارثی به ظهور رسیده است که در آن نخبگان سیاسی از قدرت خود برای انباشت ثروت و حفظ موقعیت خود استفاده میکنند.
۳. **اقتصاد غیررسمی:** اقتصاد غیررسمی در افغانستان گسترده است و بسیاری از مردم برای بقا به مشاغل ابداعی یا کارآفرینی متکی هستند.



مسائل کلیدی:

۱. فقر و نابرابری: افغانستان دارای بالاترین سطح فقر و نابرابری در جهان است.

۲. تعارض و خشونت: درگیری و خشونت مداوم کشور را ویران کرده است و باعث درد و رنج عظیم انسانی شده و ساختارهای اجتماعی را مختل کرده است.

در جامعه افغانستان هنوز روابط فئودالی حاکم است. از این رو چشم انداز انقلاب پرولتری به رهبری طبقه کارگر در آن پیچیده و چالش برانگیز است. در اینجا چند استدلال موافق و مخالف اتکا به پرولتاریا برای انقلاب آورده شده است:

ادله تکیه بر پرولتاریا:

۱. سوابق تاریخی: انقلاب های پرولتری در گذشته نظامهای فئودالی یا نیمه فئودالی مانند فرانسه، روسیه و چین را با موفقیت سرنگون کردند.

۲. آگاهی طبقاتی رو به رشد: با توسعه سرمایه داری و رشد طبقه کارگر در اندازه و سازمان، آگاهی آنها در مورد استثمار و سرکوب آنها ممکن است افزایش یابد و به طور بالقوه منجر به یک جنبش انقلابی شود.

۳. منافع مادی: طبقه کارگر منافع مادی مستقیمی در سرنگونی نظام فئودالی دارد، زیرا آنها مجبورند ساعت های طولانی با دستمزد کم کار کنند و به آموزش، مراقبتهای بهداشتی و سایر حقوق اولیه دسترسی ندارند.

ادله مخالف اتکا به پرولتاریا:

۱. سازمان محدود: در بسیاری از جوامع فئودالی، طبقه کارگر فاقد سازماندهی است، یا اتحادیه ای ندارد، این امر از احتمال موفقیت آنها به طور چشمگیر می کاهد.

۲. اتحادهای فئودالی- سرمایه داری: در برخی موارد، زمینداران فئودال ممکن است برای حفظ قدرت خود و سرکوب طبقه کارگر با عناصر سرمایه دار ائتلاف کنند.

۳. عدم آگاهی سیاسی: طبقه کارگر ممکن است درک روشنی از نقش خود در جامعه یا نیاز به انقلاب نداشته باشد، این امر بسیج آنها برای اقدام جمعی را دشوار کند.

۴. مداخله نیروهای خارجی: نیروهای خارجی مانند قدرتهای استعماری یا کشورهای امپریالیست ممکن است برای حفظ منافع خود در امور کشور مداخله کنند و هرگونه انقلاب احتمالی را تضعیف کنند.



راهبردهای جایگزین:

۱. ائتلاف با سایر نیروهای اجتماعی: ایجاد اتحاد با سائر نیروهای اجتماعی مانند دهقانان، روشنفکران یا دانشجویان میتواند به تقویت قدرت جنبش انقلابی کمک کند.

۲. کار فرهنگی و ایدئولوژیک: پرداختن به کارهای فرهنگی و ایدئولوژیک میتواند به افزایش آگاهی در مورد نیاز به انقلاب در میان گروه های مختلف اجتماعی کمک کند و حس همبستگی گسترده تری ایجاد کند.

۳. سازماندهی از پایین: سازماندهی از پایین، از طریق جنبشهای مردمی و ابتکارات مبتنی بر جامعه، میتواند با ایجاد اشکال جایگزین سازمان اجتماعی و به چالش کشیدن ساختارهای قدرت موجود، به ایجاد پایه ای برای انقلاب کمک کند.

در نتیجه، در حالی که تکیه صرفاً به پرولتاریا برای انقلاب در یک جامعه فئودالی چالش برانگیز است، اما غیرممکن نیست. با این حال، شناخت پیچیدگیهای موجود و در نظر گرفتن استراتژیهای جایگزینی که میتواند به ایجاد ائتلاف گسترده تری از نیروهای متعهد به سرنگونی فیودالیزم و ایجاد جامعه ای عادلانه و برابر کمک کند، ضروری است.

در پاسخ به سوال اینکه آیا می توان جامعه ای بر اساس دموکراسی مستقیم در افغانستان بادر نظر داشت شرایط تاریخی و اجتماعی آن ایجاد کنیم؟ باید گفت:

ایجاد یک دموکراسی مستقیم در افغانستان با توجه به بافت تاریخی، وضعیت سیاسی کنونی و پویایی اجتماعی این کشور، یک کار چالش برانگیز و پیچیده خواهد بود. با این حال، غیرممکن نیست. در اینجا چند نکته وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد:

چالشها:

۱. عدم اعتماد: بسیاری از مردم افغانستان به دلیل فساد، بی ثباتی و خشونت از حکومت و سیستمهای سیاسی سرخورده شده اند.

۲. نرخ کم سواد: افغانستان از نرخ باسوادی پایینی برخوردار است که میتواند مشارکت مردم در یک دموکراسی مستقیم را دشوار کند.

۳. چالشهای جغرافیایی: افغانستان کشوری بزرگ و کوهستانی است که ایجاد شبکه های ارتباطی و زیرساختهای موثر را دشوار میکند.



۴. **تقسیمات قومی و مذهبی:** افغانستان جامعه ای چندفرهنگی با گروههای قومی و مذهبی متنوع است که میتواند تنش و تفرقه ایجاد کند.

پیش شرط:

۱. **تقویت جامعه مدنی:** ایجاد سازمانهای جامعه مدنی قوی، از جمله ابتکارات مبتنی بر جامعه، سازمانهای فاقد سلسله مراتبی و گروههای مدافع، میتوانند به ایجاد پایه ای برای دموکراسی مستقیم کمک کنند.

۲. **آموزش و آگاهی:** سرمایه گذاری در آموزش و کمپینهای آگاهی بخش میتواند به افزایش نرخ سواد، تفکر انتقادی و مشارکت مدنی کمک کند.

۳. **مشارکت سیاسی فراگیر:** تشویق به مشارکت سیاسی فراگیر گروههای به حاشیه رانده شده، مانند زنان و اقلیتها، برای ساختن یک نظم نمایندگی قابل فراخوان و دموکراتیک بسیار مهم است.

۴. **مکانیزم های حل تعارض:** ایجاد مکانیزم های موثر حل تعارض میتواند به حل اختلافات و تنشها بین گروههای مختلف کمک کند.

استراتژیها:

۱. **مجامع اجتماعی:** ایجاد مجامع اجتماعی میتواند زمینه را برای بحث در مورد مسائل محلی و تصمیم گیری جمعی برای شهروندان فراهم کند.

۲. **آموزش و ظرفیت سازی:** ارائه برنامه های آموزشی و ظرفیت سازی برای شهروندان، میتواند به ایجاد مهارتهای لازم برای دموکراسی مستقیم کمک کند.

۳. **نظارت و ارزیابی:** ایجاد مکانیزم هایی برای نظارت و ارزیابی اثربخشی طرح های دموکراسی مستقیم میتواند به شناسایی زمینه برای بهبود کمک کند.

نمونه های بالقوه:

۱. **نمونه شوراهای محلی:** اجرای نمونه های محلی که شامل مشارکت شهروندان در فرآیندهای تصمیم گیری میشود، میتواند نقطه آغاز برای دموکراسی مستقیم باشد.

۲. **شیوه های تعاونی:** تعاونیها می توانند شهروندان را گرد هم آورند و به ایجاد اعتماد و تقویت تصمیم گیری جمعی کمک کنند.



ایجاد دموکراسی مستقیم در افغانستان مستلزم بررسی دقیق چالشها و پیش شرط های منحصر به فرد این کشور است. با ایجاد سازمانهای جامعه مدنی قوی، آموزش و توسعه زیرساختها، و ایجاد مکانیزم های مشارکت سیاسی فراگیر، ممکن است بتوان یک سیستم دموکراتیک قابل فراخوان ایجاد کرد که به نیازهای همه افغانها جواب گوید.

کمیته فرهنگی «جما»

01/جولای/2024 مطابق 11/سرطان / 1403